

دارد و مادری که کلید را در آورده تا در خانه اش را باز کند و اطفالی که از کتکهای دبستان بدنشان خرد و شکمشان از گرسنگی به پشت چسبیده است، قماشایی نیست؟  
(چرا.)

دیروز نوکر و کلفت وظیفه خود را می دانست که باید در مقابل فرمان ارباب خود حس احترامی داشته و سر تمکین پیش بیاورد.

امروز نوکر از ساعت ورود به خانه حس کنجکاوی و بدسری در پیش دارند و بالاخره با ارباب دشمن جانی هستند و همیشه زندگی آنها نامرتب و خراب است. چرا؟  
دیروز با ماهی یکصد ریال نوکرها خدمت بسزا می کردند.

امروز دقیقه به دقیقه ماهی یکصد تومان خارجی را به رخ ما می کشند و به اندازه یکصد دینار با رغبت کار نمی کنند. چرا؟

دیروز دیدن يك بدبخت در کنار کوچه حس ترحم ما را تحريك می کرد و لااقل پرسشی از او می کردیم و یا اگر مریض بود، او را به مریضخانه می بردیم.

امروز صدها بدبخت، گرسنه، برهنه و مریض را می بینیم و صورت بر می گردانیم. چرا؟

دیروز باتوان متین و موقر بی حجاب نزد مردان عادی، مثل کاسب، درشکه چی، شوfer و مستخدمین جزء ادارات احترامی داشتند و اگر برحسب اتفاق به کمکی در معابر احتیاج پیدا می کردند، همان مردان باکمال ادب (در حدود فکرشان) کمک می کردند.

امروز خانمهای محترم بی حجاب مورد طعن و لعن و مسخره این قبیل مردان بی تربیت هستند. چرا؟

دیروز اگر زن حامله ای از میان ازدحامی می خواست جانش را به در برد مردان کمکش می کردند.

امروز با مشت به سینه او می زنند و آن زن را پرت می کنند و خودشان سوار اتوبوس می شوند. چرا؟

دیروز اگر از فروشندگان دکان یا راهگذری چیزی می خریدیم، از وزن کم می داد، ولی بقیه پول مشتری را تمام می پرداخت و از قیمت شهرداری هم تجاوز نمی کرد.

امروز همان فروشنده یا دوره گرد از وزن کم می دهد، از قیمت سه برابر تعیین شده می فروشد و به جای دو تومان يك تومان پس می دهد و اگر خدای نخواستہ خریدار خانم بی حجاب باشد و بخواهد حسابش را پس بگیرد، چندین فحش آبدار می شنود و اگر پافشاری کند، فروشنده جنس را از او می گیرد و می گوید ما به شما زنان بی چادر اصلاً چیز نمی فروشیم و بقیه پول دزدی کرده را هم پس نمی دهد. چرا؟

دیروز دولتهایی که سر کار می آمدند بدون دردسر و دعوا می آمدند و بعد از چند ماهی هم می رفتند.

امروز این کار اساسی مان به شکل مسخره و آبروریزی در آمده است. چرا؟  
دیروز نصف کارهای اجتماعی اگر بی اساس بود نصف دیگرش مبنا و اساسی داشت.

امروز تمام کارهای اجتماعی و انفرادی ما بی مأخذ، بی اساس و بی مورد و ظاهرسازی است. چرا؟

دیروز از میان ده نفر به يك دوست یا به يك پیشوا و حتی به يك شريك كار ممکن بود اطمینان داشت.

امروز حتی يك نفر طرف اطمینان در میان هزارها مردم پیدا نمی شود. چرا؟  
دیروز عده ای از ایرانیان معتقد بودند که در انظار خارجیها باید حفظ حیثیت وطن و هموطنان را کرد.

امروز به دست ما، با پول ما، با قوه مسند و قلم ما هزاران فحش به هم نوع نوشته و هزاران تهمت بسته می شود و سند به دست بیگانه می دهند. چرا؟  
دیروز مالیات مستقیم و غیرمستقیم به موقع گرفته می شد و بیشترش به نفع عموم خرج می شد.

امروز قانون مالیات بر درآمد، هیولای مرگ برای مالیاتهای قانونی مملکت شده و چرخهای زندگی ایرانی فلج شده است. چرا؟  
دیروز در ماه اگر ده دفعه دزدی اتفاق می افتاد، لااقل هشت تای آن را پیدا می کردند.

امروز تمام اوقات دزدی می شود و هرکس گرفتار دزد و جانی است و دزد را با اثاثیه ای در دستش می گیرند و شخصاً تحویل تأمینات می دهند و دزد اعتراف می کند و در حضور صاحب مال حکم ۶ ماه زندانی بودن او صادر می شود، اما بعد از دو ماه همان دزد با لباس امنیه برمی گردد و کسی که او را به تأمینات برده تهدید می کند و چون قضیه را به آگاهی و به دادسرا اطلاع می دهند، ابتدا ترتیب اثر نمی دهند. چرا؟

(دزد امنیه می شود؟ بله، اسمش نصرالله است؟ بله، پرونده اش در دادسرا است؟ بله.)

دیروز اگر مال دزدی را کسی خریده بود و ثابت می شد، اداره آگاهی طرف را مجازات و عین مال را با قیمت آن گرفته و به صاحبش می داد.

امروز ساعت صدف چهار هزار ریال قیمت را ساعت فروشی که مستخدم جزء

یکی از ادارات دولتی است به نود ریال از دست دزد می خورد، آن مرد را با دزد روبرو می کنند و همه چیز بر تأمینات ثابت می شود و حتی خریدار حاضر است نهصد ریال به صاحب مال بدهد، باوجود این پرونده را به شماره ۴۵۴۳/۲۸۰/۷ به دادسرا می فرستند و در آنجا راکد می ماند. چرا؟

دیروز تنها ترقی نهایی و بانتیجه ای که حاصل شده بود آزادی بانوان از قید حجاب ننگین و تشویق و ترغیب کردن ایشان به تحصیل علوم و فنون بود. اما امروز برای بی ثبات و بی فکر نشان دادن ایرانی نه تنها چادر بر سرزنهای بی خبر از عالم انسانیت می گذارند تا بازار عوامفریبی رواج گیرد، بلکه اشخاص دانشمندی که بانوان را به وسیله کنفرانس و مقالات مفید آگاه به حقوق مشروع خود می کنند، مورد طعن و لعن قرار می دهند. چرا؟  
و هزاران چرای دیگر...

به جهت اینکه خانه ما پل پیروزی همسایگان و متفقین دولت ما قرار گرفت. برای اینکه چهار سال است در میان جزر و مد جنگ دیگران واقع شده ایم. به علت اینکه پول کاغذی ما برای خارجیها بی ارزش بود و به دست آنها بی حساب در کشور ما خرج شده است.

به سبب اینکه اکثر از ایرانیان از اوضاع سیاست جهان بی خبر، تشخیص ندادند که خارجی در خانه ما موقتی و مهمان است و بالمآل ایران مال ایرانی است و البته امروز از نقطه نظر مهمان نوازی و اطاعت از قوانین دولت، ما با آنها دوستیم، ولی حفظ حیثیت، وطن و منافع هموطنان را در هر حال وظیفه اولیه خود باید بداتیم و نباید بگذاریم هموطنان ما این الوقت باشند و خودشان را در دامن بیگانگان بیندازند و از ایران و ایرانی چشم پوشند.

هان، يك نکته مهم دیگر تفاوت دیروز و امروز از قلم افتاده است.

دیروز در موقع ورود قشون متفقین به ایران شخص اول دولت ما مرحوم فروغی قراردادی بین ما و متفقین برقرار کرد که مهمترین فصل آن «تا شش ماه بعد از خاتمه جنگ اروپا ایران را از قشون خارجی تخلیه می کند...»

امروز آن موضوع حیاتی مهم که سرمایه ماست در گوشه فراموشی گذارده شده و به وعده برگزار می شود. چرا؟

باوجودی که اگر با نظر انصاف و حقیقت بنگریم، ایران منعقدکننده قرارداد، يك رادمرد بی نظیر خود را در اثر همین تغییرات از دست داده است. بله این مدعای خود را با دلیل ثابت می کنم که اگر اوضاع مملکت ما دگرگون نشده بود، اگر مرحوم فروغی که از گوشه نشینی و رنج غربت وطن، روحش خسته و جسمش نحیف نشده بود، اگر

زیر بار گران مسئولیت امور از هم پاشیده کشور نرفته بود، اگر هموطنان جاهلش تیرهای ملامت ناحق را به طرف او پرتاب نکرده بودند، آن ادیب دانشمند و آن یگانه پدر غمخوار زن و مرد ایران هنوز در قید حیات می بود. پس گزاف نگفته ام اگر می گویم این قراردادی که برای ما بسیار گران تمام شده است، چرا نباید امروز از آن استفاده کنیم؟

دیروز ما امید داشتیم که بعد از موفق شدن متفقین ما به پیروزی، ما ایرانیان که با دلایل محکم ذکر شده بالا، همه چیزمان را فدای پیروزی آنها کردیم، حق داریم، امروز بعد از جنگ اروپا مملکت ما را که به حکم نقشه جغرافی راهرو جنگ شده است تخلیه کرده، به ما تحویل بدهند، تا بلکه با سر فرصت با یک همت شجاعانه و تلف کردن لااقل ده سال وقت آبهای رفته را به جوی زندگی ایرانی برگردانیم.

اما امروز نغمه های مخالف امید خود می شنویم که تا جنگ با ژاپن تمام نشود ایران تخلیه از قشون خارجی نمی شود. چرا؟

اتمام جنگ اروپا مدرک قرارداد ماست. خانه ما پل پیروزی بود برای اروپا، اما به هیچ وجه طرف احتیاج برای جنگ با ژاپن نیست. و اگر خدای نخواسته این توقف بناحق برای پیش بینی کشش جنگ است، پس ما باید دست از حیات بشری خود تا ابد عمرمان بشویم؟ ...

خانه ما راهرو نیست. ایران حق ایرانی و مال ایرانی است. و ایرانی حق حیات در دنیا دارد.

ما زنان ایران، مادر فرزندان ایرانیم و حق ما است که آتیه فرزندان مان را از هر جهت تأمین کنیم. بنابراین با نهایت ادب و احترام به متفقین محترم مان میگوییم: به قرارداد ۱۳۲۰ احترام بگذارید. بله، همان قراردادی که برای امضاء آن جشنها برپا و آش و پلوهها نثار گردید. همان قراردادی که غیر از يك موضوع آن «تخلیه ایران شش ماه بعد از جنگ» تمام به نفع متفقین ما بود. همان قراردادی که هزاران هزار ایرانی را از تیفوس و گرسنگی به دیار عدم فرستاد. همان قراردادی که اخلاق ایرانیان جاهل را پست کرد. همان قراردادی که پول ما را ربع قیمت ارزش داد و خلاصه به موجب همان قراردادی که ما را به روزگار امروز نشانده است و يك از هزار مفاسدش را گفتیم.

دیگر حالا، با نظر لطف برادری و برابری در عالم انسانیت، اجازه بدهند از يك ماده آن ما هم استفاده کنیم. در پایان گفتار امیدواریم متفقین ما صدای بیطرفانه ما را که حقیقتاً زبان زنان ملت ایران است با گوش حقیقت نیوش بشنوند و مطمئن باشند که ایرانیان باهوش و دانشمند، در عین حالی که همسایگان و متفقین دولتشان را دوست دارند و احترام می گذارند، خارجی را خارجی می دانند، چه شمالی باشد و چه

جنوبی. افراد نوعیپرور و صلح طلب را محترم می شمارند، چه مغربی باشد و چه مشرقی. و حرف حق و حساب خود را بدون لفاف می گویند و احقاق حق می کنند چه در هنگام جنگ باشد و چه در آغاز صلح.

همان شماره، صص ۹۰-۹۱.

## جشن پایان دهمین سال کانون بانوان

روز سوم تیر ماه ۲۴ جشن پایان سال تحصیلی کانون در سالن تابستانی کانون بانوان تشکیل و برنامه جشن به قرار زیر برگزار شد:

سرود ایران توسط دانش آموزان دبستان کانون خوانده شد.

جناب آقای رهنما، وزیر محترم فرهنگ، مجلس را گشایش و چنین اندرز فرمودند که برای بانوان کسب علم و تربیت فریضه و روش کانون بانوان پسندیده است که در حدود امکان این راه را به روی زنان جوان و دوشیزگان سالمند گشوده، و مخصوصاً در این سال کلاس تربیت مادر دایر کرده است، زیرا آموختن روش مادری برای بانوان بسیار لازم است و ما هم کوشش می کنیم که این قبیل کلاسها را در دبیرستانها یا به طور خصوصی دایر کنیم.

در پایان گواهینامه های دانشجویان و دانش آموزان و هنرجویان را جناب آقای وزیر فرهنگ به آنها مرحمت فرمودند. عده شاگردان فارغ التحصیل سال ۲۳-۲۴ مؤسسات کانون کلاً ۲۸ نفر می باشد.

## گزارش دهمین سال تحصیلی کانون بانوان

روز سوم تیرماه ۲۴، مصادف با تولد حضرت امیر علیه السلام  
در جشن کانون بانوان

مفتخرم این روز مبارک را، که یکی از اعیاد مقدس مذهبی ایرانیان است، شادباش عرض کنم و با تقدیم احترام از بانوان و آقایانی که بذل لطف فرموده، جلسه

جشن کانون بانوان را مزین فرمودند، از طرف هیئت مدیره کانون و به سهم خودم سپاسگزاری کنم.

چون در برنامه وقت بسیار کمی برای گزارش کانون تعیین شده، لذا به طور اختصار به عرض می‌رساند.

کانون بانوان در اردیبهشت ماه ۱۳۱۴ به توجه وزارت فرهنگ تأسیس شد و در آئین نامه اش کانون بانوان را مؤسسه ملی و دارای شخصیت حقوقی معرفی کردند، و تا سال ۱۳۲۲ هر سال سی و پنج هزار ریال کمک هزینه از وزارت فرهنگ داشته است. ولی از سال ۱۳۲۳ کم و بیش به اعانه آن افزوده اند و اکنون هر ماه ۵۰۵۰ ریال از طرف وزارت فرهنگ کمک هزینه به کانون داده می‌شود. از این مبلغ ماهی ۴۶۰۰ ریال کرایه محل کانون می‌باشد.

کمک دیگری که وزارت فرهنگ به این مؤسسه می‌نمایند این است: من که افتخار کارمندی فرهنگ را دارم با حفظ مقام خودم از طرف وزارت فرهنگ نه سال است مأمور اداره کردن کانون و مؤسسات آن می‌باشم.

کانون بانوان اکنون دهمین سال تحصیلی خود را به پایان رسانده است و دارای دو جنبه می‌باشد:

اولاً- اداره ای است کاملاً آموزش و پرورشی که مؤسساتش به شرح زیر می‌باشد:

۱- دبستان شش کلاسه مجانی برای دوشیزگان و بانوان سالمند دارد که تاکنون ۱۸۴۹ نفر دانش آموز باسواد کرده، ۶۷۷ نفرشان تا کلاس ۴ خوانده و باسواد شده، خارج شده اند.

از سال ۱۳۱۸ داوطلب امتحانات نهائی داشته و تاکنون ۱۷۲ نفر فارغ التحصیل شده و دارای گواهینامه از طرف وزارت فرهنگ و کانون می‌باشند و سن دانش آموزان از ۱۸ الی ۴۸ سال بوده است. از سال گذشته يك کلاس مخصوص دوشیزگانی که سنشان از نه سال به بالا می‌باشد تأسیس شده، چونکه بر حسب مقررات فرهنگی در این سن نمی‌توانند از مدارس دولتی استفاده کنند. این کلاس در دبستان کانون کلاس ویژه يك می‌باشد. بنابراین دبستان کانون دارای ۷ کلاس است.

دبستان کانون کاملاً تابع مقررات وزارت فرهنگ روزی ۶ ساعت دایر، ولی ساعات کار کلاسها بدین قرار است:

کلاسهای ۶-۵ روزی ۴ ساعت. کلاس ویژه روزی ۴ ساعت و کلاسهای دیگر روزی دو ساعت درس می‌خوانند، چونکه بانوان سالمند و خانه دارند و باید به کارهای زندگی هم برسند و در این صورت زحمت کارمندان دبستان کانون زیادتر است، زیرا که

کار ۵ ساعت را در دو ساعت باید انجام بدهند و باوجود این شاگردان آنها قوی هستند.  
۲. هنرستان کانون از سال ۱۳۱۷ تأسیس و سه دوره دارد و در پایان دوره اول هنرجویان می توانند از هر جهت لباس رو و زیر خودشان را آماده کنند. در دوره دوم کار آنها کامل تر و در پایان سال سوم از حیث پالتو، کت، مانتو، و لباس مردانه به کلی از خیاطهای مردانه و زنانه بی نیاز می شوند.

باوصف این در این مدت از دوره اول ۶۵ نفر، از دوره دوم ۱۸ نفر و از دوره کامل سوم ۷ نفر دارای گواهینامه و دیپلم شده اند و این هفت نفر استاد خیاطی هستند. (مجموعاً ۹۰ نفر تاکنون دوره های سه گانه هنرستان را به پایان رسانیده اند).

هنرهای دستی هنرجویان کلاس اول این سال موجود و لباسهایی که خانمهای فارغ التحصیل شده این سال در بر دارند کار خود آنهاست در این هنرستان برش و خیاطی و کارهای دستی را به طور کامل یاد می گیرند.

۳. مطب مجانی کانون، که مرضا را معالجه و به رایگان دارو داده می شود، از سال ۱۳۱۶ دایر و عده مرضائی که تاکنون معالجه شده اند ۶۷۷۳ نفر می باشد. قسمت آبله کوبی مطب مجانی خدمت بسزائی به اطفال خردسال و بی بضاعت نموده است. به علاوه واکسنهای لازم در مواقع بروز امراض عمومی مثل حصبه و تیفوس تزریق شده است.

آقای دکتر میرمحمد تقوی امراض عمومی و آقای دکتر جهانشاد امراض چشم را معالجه می کنند. بهداشت دانش آموزان دبستان کانون بانوان عموماً به عهده دکترهای مطب مجانی است و از این حیث زحمت اداره بهداری مدارس کمتر می شود. در قسمت دوم کانون بانوان مؤسسه ای است اجتماعی. يك عده از بانوان خیرخواه منورالفکر اعضای محترم رسمی کانون هستند و هر کدام ماهی ۲۰ ریال به صندوق خیریه کانون بانوان اعانه می دهند و این پول برای مطب مجانی و کمک به دانش آموزان بی بضاعت مصرف می شود.

هیئت مدیره کانون بانوان ۱۲ نفر می باشند و هر سال از میان همین بانوان انتخاب می شوند.

افتخار دارم از اینکه بگویم عده این بانوان که اعضای رسمی و ثابت کانون هستند تحقیقاً ۶۰ نفر بیش نیست، اما در بین سال و مخصوصاً نزدیک جشنها عده زیادی از بانوان داوطلب عضویت کانون می شوند، ولی اغلب آنها تقاضای عضویت شان کاملاً هوس و بی ثبات است من مکرر متذکر این نکته می شوم که حقیقتاً يك عده مردمان ثابت العقیده و ثابت قدم برای هر تشکیلاتی به مراتب باارزش ترند تا

جمعیت زیاد و بی ثبات و اقرار می کنم که این جمله مفاد بسیار محکمی دارد «یکی مرد جنگی به از صد هزار». ناگزیرم از اینکه از آن عده بانوان ثابت قدم اعضاء رسمی کانون بانوان تشکر نموده و اقرار می کنم که تا اندازه ای پایدار بودن کانون بانوان رهبن همت ایشان است.

در سال تحصیلی ۱۳۲۳ و ۲۴ کانون بانوان يك مؤسسه دیگری بر مؤسسات خود افزود که نامش تربیت مادر می باشد و با کمک يك عده بانوان و آقایان محترم موفق شد که ۱۴ ماده برنامه یکساله آموزشگاه را، که هر کدام برای يك بانوی خانه دار و يك مادر لایق ارزشی بسزا دارد، عملاً و علماً تا پایان سال تدریس نمایند و مواد دروس کلاس بدین قرار است:

### استادان

خانم دکتر بوئیس	اول - روابط خانوادگی
خانم شریعت زاده	دوم - آشپزی؛ سوم - شیرینی پزی
خانم نزهت اردشیر	چهارم - آداب معاشرت
خانم صدیقه دولت آبادی	پنجم - صرفه جوئی
»	ششم - نظم و ترتیب
»	هفتم - وظیفه مادر نسبت به اطفال و رفتار مادر با فرزندان جوان
»	هشتم - شناختن روحیه مرد (پسی کلژی)
»	نهم - رفتار بانوان با شوهر
آقای دکتر جلال شفا	دهم - بهداشت خانواده
» دکتر فضل الله صدیق	یازدهم - بهداشت کودکان
»	دوازدهم - روابط يك فرد با جامعه و تأثیر وجود يك فرد در اجتماع
آقای حسین حجازی	سیزدهم - تزئینات منزل و پرورش سلیقه
»	» دکوراسیون»
آقای مهندس مهدی دولت آبادی	چهاردهم - برش و خیاطی
هنرستان کانون بانوان	

در پایان این سال ۱۲ نفر از دوشیزگان که نام و نشان آنها را در برنامه ملاحظه می فرمائید از این آموزشگاه فارغ التحصیل شده و امروز گواهینامه کار خودشان را



دریافت داشتند. من، نه از نقطه نظر اینکه یکی از معلمین این آموزشگاه هستم، بلکه از نقطه نظر فرهنگ دوستی بسیار خوشحالم که این دوشیزگان واقعاً مطالب علمی کلاس را هر کدام به سهم و استعداد خود خوب درک کرده اند و در طی امتحاناتشان فهمیدم در اثر این تحصیلات دارای عقایدی ثابت شده اند و حقیقتاً علاقه مندند که در آینده زنی وفادار و فداکار برای زندگی و مادری لایق برای فرزندان آینده کشور باشند و با این مشاهدات افتخار دارم از بانو بوئیس، بانو شریعت زاده، بانو اردشیر، آقای دکتر فضل الله صدیق، آقای دکتر جلال شفا، آقای حسین حجازی و آقای مهندس مهدی دولت آبادی از طرف دانش آموزان و به سهم خودم سپاسگزاری کنم. نیز امیدوارم این خدمت شایسته را با کمک استادان این فنون، کانون بتواند ادامه بدهد.

از مقام وزارت فرهنگ تقاضا داریم:

این کلاس را که از هر حیث برای بانوان ایران لازم است، در تهران و شهرستانها دستور تأسیس و تدریس صادر نمایند و ممکن است با هزینه مختصری این کار عملی شود. بدین ترتیب که یک کلاس یکساله به دبیرستانها اضافه شود و جزو برنامه دبیرستان گردد و شاگردان بعد از اتمام آن کلاس گواهینامه خود را دریافت دارند.

در این سال کانون بانوان موفق شد که هفته ای یکدفعه سینمای تربیتی برای دانش آموزان تهیه کند و ماهی دو مرتبه سخنرانیهای مفید داشته باشد. موضوعات آنها بهداشتی، تربیتی، علمی، و اخلاقی بوده است.

از ابتدای سال ۱۳۲۳ مجله زبان زنان، که مرامش «تربیت مادر» است، منتشر شده و اکنون مجله زبان زنان دومین سال انتشار و بیست و پنجمین سال تأسیس اولیه را می پیماید.

در نوروز ۱۳۲۴ مثل سالهای پیش کانون بانوان موفق شد به ۳۱۰ نفر دانش آموز و مادر بی بضاعت شاگردان مدارس دولتی لباس بدهد. انجمن خیریه کانون بانوان بسیار خوشحال و مفتخر است که این کمک ناقابل را امسال بهتر و بیشتر از سالهای پیش توانست انجام بدهد.

اینک روی سخن به دانشجویان آموزشگاه تربیت مادر است: شما که امروز گواهینامه خود را گرفته و کانون را ترک می کنید به این نکته توجه نمائید:

با در نظر گرفتن اوضاع گذشته و حال کشور و توجه به اخلاق و عادات عمومی، مخصوصاً مقایسه حس وطن پرستی و نوع پروری ایرانی قدیم و ایرانی امروز، کانون بانوان چنین تشخیص داده که بزرگترین خدمت به جامعه ایرانی در نظر گرفتن تربیت نسل آینده، در دامن مادران دانشمند می باشد. زیرا که تجربه به ما درس داده است ذات

نایافته از هستی بخش، نمی تواند بشود هستی بخش. و به همین علت مادران گوشه نشین و بی حق به دخالت امور اجتماعی، رفته رفته لیاقت و استعداد خود را از دست داده اند و به همین جهت در قرن اخیر فرزندان ایران دیمی بار آمدند و علل دیگری هم سبب شد که پایه وطن پرستی مان سست گردد. دیانت مان متزلزل و آداب و رسوم و انسانیت و از همه بالاتر عزت نفس و اعتماد به یکدیگر را از دست دادیم. اکنون، راه علاج منحصر است به اینکه مادر تربیت کنیم تا آنها نسل آینده را در مکتب اولیه به طور شایسته تربیت نمایند و شما دختران شرافتمند که افتخار اولین دوره تحصیل و تربیت این آموزشگاه را دارید بکوشید تا عملاً از فضایل اکتسابی خودتان، دوستان و رفقای جوان خود را متمایل به تحصیل روش مادری کنید. و همیشه به خاطر داشته باشید که کانون بانوان شما را زنی فداکار و مادری لایق پرورش داد و رموز مادری و زندگی را کاملاً به شما آموخت و شما مدیون هستید که پاداش آن را به عملی کردن معلومات خودتان بدهید و برای آینده کشور مفید واقع شوید.

همچنین به دانش آموزان دبستان و هنرجویان هنرستان کانون تذکر می دهم: شما که الفبا را در دبستان کانون شروع کردید و هنر برش و خیاطی را در این هنرستان یاد گرفتید و همت گماشتید دوره برنامه آن را به پایان رسانیدید. البته می دانید که امروز از آنروزی که چشم بسته از تحصیل، و هوش و ذکاوت خموده برای هنر داشتید، وظیفه شما به مراتب بالاتر است و کانون بانوان برای شما زحمتی بسزا تحمل نموده و از شما پاداش می خواهد. و آن پاداش فقط علم با عمل شما است، تا هم خودتان استفاده کنید و هم به نوع خود کمک نمائید، تا شما برای همگان شخص مفیدی واقع شوید.

صدیقه دولت آبادی

همان شماره، صص ۱۶-۱۷.

### ضعف مشروطیت ما!

اوضاع کنونی مجلس اهل قلم و وطنپرست را به هیجان درآورده. هر کدام به نوبت خود به عناوین مختلف اظهار تأسف می کنند. از تعطیل مجلس بیمناکند، از شروع انتخابات دوره پانزدهم (با نفوذ بیگانگان در کشور) وحشت دارند. و نیز تمدید مجلس چهاردهم را بر صلاح کشور نمی دانند. هر سه نظر بسیار دقیق و به جای خود محترم و محفوظ است. پس چه باید کرد؟

چون دوره های اول، دوم و سوم مشروطیت را عمیقانه نظر کنیم، می بینیم يك «علتی» در میان است که در هیچ کدام از دوره ها به نفع ایران کاری از پیش نرفته، بلکه ضرر بیش از پیش حاصل شده است. آن علت چیست؟ آن علت به قدری تنگ آور است که ما از ذکر آن لرزانیم و یقین داریم که همین علت سبب نحوست کار مشروطه ما است... مسلم است، خشت اول چون نهاد معمار کج/ تا ثریا می رود دیوار کج... در فصل اول قانون اساسی چه می خوانید؟ «زنان، دیوانگان و اطفال حق انتخاب کردن ندارند.»

به حکم عدالت همان عدل محکمی که می فرماید: «تحصیل دانش و فرهنگ برای مرد و زن مسلمان واجب است»، ظلم بی نهایت فاحش بزرگی قانون نویسان در حق زنان ایران روا داشتند؛ از برقرار کردن فصل اول قانون اساسی نه تنها خشت اول را کج بنا نهادند، بلکه پایه مشروطیت را متزلزل کردند. چرا؟

زنان سی سال پیش چه ادعایی داشتند؟ آقایان قانون نویس چرا مادران خود را در ردیف دیوانگان جا دادند؟ آیا از خدایی که مرد و زن را برای پایداری نوع بشر آفرید غافل نشدند؟ و آیا غفلت از خدا مورد قهر و غضب خدا نیست؟

چطور می خواهید از يك آزادی برخوردار شوید که نیم بدن نوع آزادیخواه را دیوانه فرض کرده اید و سند مفلوج بودن آن را در سرلوحه قانون اساسی «آزادی» ثبت و امضا کرده اید و متجاوز از سی سال است روی همان قانون عمل می کنید؟!

نه، نه، آقایان! در نظر ما جای تعجب نیست اگر شما از مشروطه ثمر نیک نبرده اید و امروز آزادی شما از کنار منقل و افور تجاوز نمی کند! ببخشید برادران عزیزا کمی به خود آید و از خودخواهی بکاهید! زن ایرانی مادر شما و مادر فرزند شما است. اگر او دیوانه است، مادر دیوانه نمی تواند فرزند عاقل بار آورد. پس علاج را از سر شروع کنید.

از این شاخ به آن شاخ پریدن و راه چاره را مسدود دیدن سرانجام به باطلاق نیستی فرو رفتن است. بنابراین سرلوحه قانون اساسی تان را از آن جمله کثیف و ننگین پاک کنید و زنان را به حال خود واگذارید و مطمئن باشید که ما آرزوی انتخاب کردن و انتخاب شدن نداریم، بلکه می خواهیم اصولاً اسمی از زنان در قانون اساسی ذکر نشود تا این افتخار که زنان شریک سیاستهای شوم و خیانتهای ضعیف کننده استقلال ایران نبوده اند، باز هم برای ما محفوظ بماند.

نیز شما را مطمئن می کنیم که اگر این نحوست را رفع کنید از درخت آزادی ثمرهای نیکو خواهید برد، به شرط آنکه مردان عاقل ما (؟) برخلاف گذشته ورقه رأی نخرند و نفروشند.

## خانم مریم فیروز با دقت بخوانند

در شماره ۲۱۱۱ روزنامه ستاره تاریخ ۱۴ تیرماه ۲۴ درج بود:

«در سخنرانی روز ۱۲ تیرماه از طرف حزب زنان، خانم مریم فیروز در طی صحبت خود چنین گفتند:

قبل از زمامداری رضاشاه زنان و مردان روشنفکر آزادیخواه برای رفع حجاب و آزادی بانوان اقداماتی نموده و با بیداری نسوان مشغول کار آزادی زنان بودند. افسوس که در دوران حکومت دیکتاتوری، کانون بانوان، استخرهای شنا و پیشاهنگی مانع ترقی زنان شد، الی آخر.

من وظیفه دارم به نام حفظ حیثیت کانون بانوان جواب حسابی این حرف ناحساب را بدهم. و ممکن بود در یکی از جراید یومیه تهران گفتنیها را انتشار دهم ولی این رویه با مسلک نویسندگی من مخالف می باشد، چونکه عقیده دارم آنچه سبب رفع حجاب زنان ایران بود و هرچه امروز جلوگیر آن است از نکات مهم تاریخ می باشد و باید برای اطلاع صحیح آیندگان در کتب و مجلاتی که باقی می ماند درج شود. و همچنین حقایقی که مانع ترقی آزادی زنان از هنگام بروز نهضت بانوان تاکنون (که دارند آنها را به قهقرا می برند) شده است باز مطالب تاریخی و آیندگان باید از دانستن آنها درس و اندرز بگیرند. بنابراین جواب را برحسب اقتضای زمان (در حدود وظیفه) در مجله زبان زنان که ارگان کانون بانوان است می نگارم:

بدبختانه در مملکت ما، مردمان بی خبر از معنی ظاهرسازی را يك نوع فعالیت می دانند و آزادیخواهی را هم دسیسه تظاهر نموده اند.

کسانی که برای بیرق‌داری، يك مشت زن از همه جا پیخیر را با کامیون از کرج به تهران می آورند و دنبال مردانی می اندازند که آنها هم نمی دانند برای چه منظور زیر علامتهای مختلف جمع شده اند، ملتفت این نکته نیستند که ممکن است همین تظاهرات بی معنی منجر به اسارت ابدی شان بشود!

چرا يك عده ای از مردم (به خیال خودشان) آبادی خود را به خراب کردن

دیگران می دانند؟ بیشتر جای تعجب است که همین مردم لفظ آزادی، همان اصل مسلمی که شاید در تمام عالم به تمام معنا وجود نداشته باشد، حربه حقهشی قرار می دهند!

و همین نوع مردم تصور می کنند هرچه به مقامات متین و وزین تر حمله کنند، به مقصود خام خود نزدیک تر می شوند.

دوران ایشان خوشحال بودند که این تظاهرات و دسیسه بازیها منحصر به مردان دور از تربیت بود. بدبختانه در نتیجه آزادی بی اساس به زنان هم سرایت کرده و حیف است؛ زیرا که مقام زن مقدس و عفت ذاتی و عزت نفس زن نباید راضی شود که خود را آلت بازی این و آن قرار دهد.

علو مقام زن بسته به انجام وظایفی است که طبیعت در وجود او به ودیعه گذارده. زن فرشته عالم وجود است و زن مادر مرد و مربی عالم بشریت می باشد. زن اگر شروع کرد از مقام شاگرد اول مدرسه شدن تا پشت میز خطابه رفتن را با دسیسه بازی به دست آورد، به مقام مقدس زن خیانت کرده است و به علاوه هیچ کار بی اساسی پایدار نخواهد شد...

کانون بانوان يك مؤسسه ملی ده ساله است که روی پای متین خود ایستاده و در نظر ارباب پینش مسلم است که نام کانون بانوان در ردیف استخر شنا و پیشاهنگی به طور حتم جا ندارد. اما من، که از قبل از به وجود آمدن این کانون جوان بانهایت صمیمیت آهنگ آزادی و ترقیخواهی زنان را آغاز نموده ام، از استخر شنا و پیشاهنگی هم دفاع می کنم و معایب و نقایص آن را با دلیل و برهان ثابت می نمایم که در نتیجه بیباکی و تندروی بانوان و دوشیزگان بوده است. و بدانند این عقیده را از وقتی به دست آوردم که زمین ورزش کانون بانوان را به حکم اجبار جولانگاه دختران ورزشکار دبیرستانها و رژه دهندگان قرار دادند و من رنج بردم تا شر آنها از سر کانون رفع شد. بله، همین خانمها بودند که برای تظاهر و خودنمایی و (به خیال خودشان) نزدیک شدن به ریاست افتخاری پیشاهنگی دختران، بر سر بیرق‌داری پیشاهنگی خودکشی می کردند، و اولیای خودشان را که راضی به دخالت آنها در پیشاهنگی نبودند تهدید می نمودند و خواهی نخواهی می رفتند تا آنجایی که سرشان به دیوار تصادف می کرد. من آنوقت رییس تفتیش مدارس نسوان بودم و از کلیه قضایا مستحضر، و می دانم که در اردوهای پیشاهنگی به جای یاد گرفتن حس کمک و فداکاری برای هم‌نوع، به دست یاری يك مشت جوانان بی تربیت که خود را در دایره تربیت بدنی داخل کرده بودند، خیمه شب بازی بر پا می کردند. و اگر خانمها و دوشیزگان جوان پا را از گلیم خود که مقام بلند زینت است فراتر نمی گذاردند و حفظ حیثیت خود و کار را می کردند، پیشاهنگی

ما هم مثل پيشاهنگی دنيا معنی واقعی خودش را می داد و نامش را به زشتی نمی بردید.

بله، همین بانوان جوان بودند که در موقع باز شدن استخر شنا برای به دست آوردن شیک ترین لباس شنا خود و شوهران شان را بیچاره کردند و چون توی آب رفتند بیرون نیامدند تا مردند...

همین بانوان جوان در مجالس شب نشینها که دعوت می شدند به اندازه ای هزینه سنگین برای لباس و تجمل شب نشینی به شوهران و اولیای خود تحمیل می کردند که شب نشینها بلاي جان خانواده ها می شد. و خانمهایی که امروز برای آزادی یقه پاره می کنند در ابتدای آزادی بانوان، از حیث شیکي و مدپرستی دست آرتیستهای سینما را به پشت بسته بودند و افتخار داشتند از گلو تا شکم و از گردن تا کمر خود را عریان و باز گذاشته باشند و همین خانمها چون به میز بازی نزدیک شدند، اگر مردان تا دو بعد از نصف شب جیب خود و رفقا را خالی می کردند، خانمها تا سپیده دم بلکه تا طلوع آفتاب فردا دست از قمار نکشیدند تا هرچه داشتند باختند...

بالاخره همین خانمها در اثر بد تفسیر کردن آزادی دست از زندگیهای مشترکی شسته، شوهران را بیچاره و بچه ها را بی مادر به دست این و آن سپردند! خانمهای جوان بدانند که این رفتارها سبب عدم ترقی بانوان و مانع پیشرفت آزادی شان شد. این است که آن وقت اشتباه کردید و اکنون هم اشتباه می کنید و دنبال خیال باطل می روید که پرچمدار يك اساسی می شوید که در حقیقت گرویدن به بیگانگان است. بیگانگان شمال و جنوب و مشرق و مغرب علمدار آزادی ما نمی شوند و راه حلی برای بیچارگی کنونی کشور به دست شما نمی دهند. همان آزادی ایام دیکتاتوری که امروز شما تنقید می کنید يك نعمت غیرمترقبه ای بود که به حکم اجبار نصیب زنان ایران شد و اگر آن را به هوسرانی تفسیر و تعبیر نکرده بودند، امروز بعد از ده سال به نتایج مطلوب رسیده و ثمر شیرین در بر داشت و باز هم می گویم: که اشتباه می کنید، آزادی به وسیله دیگران برای ما اسارت است. قدم برداشتن در راه آزادی تأمل، تعمق و متانت می خواهد، رنگ و روش ملی لازم دارد.

دست بیگانه که بیگانه کار است به ما چه امیدی است به بهبودی کار من و تو  
مایه خوشدلی آنجاست که در صفحه دهر دست ما رنگ زند نقش و نگار من و تو

دموکراسی که از چهل سال پیش به مملکت ما آوردند، اگر دست بیگانه در آن دخالت نداشت، بعد از چهل سال دموکراسی امروزی نصیب ما نبود و به همین دلیل آزادی که امروز دیگران برای ما تأمین کنند مطمئن باشید که تا صد سال دیگر هم برای ما به جای شکر حنظل بار می آورد.

کانون بانوانی که شما با لحن تنقید نام می برید به تمام این نکات پی برده و خود را موظف دانست که با روش عاقلانه و متین در راه تعلیم و تربیت قدم زند، چون معایبی که امروز مشاهده می شود از تربیت غلط است. عمل کانون بانوان را از ده سال پیش تاکنون در همین مجله می خوانید و احتیاج به تکرار نیست. آنچه لازم است ناگفته نماند همانا روش مسلکی کانون است که به هیچ حزب و دسته ای بستگی ندارد. اقدامات کانون برای خدمت به ملک و ملت، سوای افکار آزادیخواهان (۱) امروزی است.

کانون بانوان تشخیص داده است که ایران با فکر ایرانی و به دست ایرانی وطنپرست باید اداره شود. کانون می فهمد چهار روزی که دول متفق در خانه ما هستند مهمان عزیز ما می باشند و دیر یا زود ما را ترك خواهند کرد و تا مدتی که ما با آنها تماس داریم، چنانکه تاکنون رفتار شده روش ما مهربانی و مهمان نوازی است. اما قدر و قیمت هر مهمان تا حدی محفوظ است که نخواهد صاحبخانه شود و اگر خدای نخواستہ چنین احساسی نزد ایرانیان وطنپرست استقلال طلب محسوس شد، آنوقت برای به دست آوردن آزادی با اساس معلوم می شود «کیها جانبازی می کنند».

کانون بانوان آن عده زن و دختری را که در تحت تحصیل و تربیت دارد مادر لایق، زن باوفا و برای زندگی آینده تربیت می کند. در تمام این زیاده رویهایی که از بانوان ذکر شد یکی از افراد کارمندان محترم، دانشجویان و دانش آموزان کانون شرکت نکرده اند.

کانون بانوان آزادی کامل را در استقلال فکر و عمل می داند.

کانون تشخیص می دهد که برای ایران کنونی حکومت مشروطه و شاه مشروطه پرست لازم است و به همین لحاظ به قانون احترام می گذارد و برای پیشرفت امور ملک و ملت زنان را با همین عقیده تربیت می کند و این حرارت‌های بی معنی را که با چوب نیم سوخته دیگران مشتعل می شود روش بچگانه می پندارد و هرگز اجازه نمی دهد هرکس با کانون سر و کار دارد پیرامون این کردار برود و در پایان شما را مطمئن می کنم که من از هیچ جور انتقادی پروا ندارم، چونکه اتکای کانون به پروردگار است و با ایمان کامل و با رنگ ایرانی در میدان عمل قدم گذارده، پیش می رود. نیز بدانید که بعد از این به هیچ گفتار شما جواب داده نخواهد شد.

## سپاسگذاری از ستاد ارتش

بخشنامه ستاد ارتش درباره زنان کارمند در ادارات ارتش يك یأس خارج از وصفی را برای ما به يك امید بی منتهایی تبدیل کرد، زیرا در مقابل دسته بندیهای ارتجاعیون و ملانمایان «بر ضد ترقی و سعادت زن» این حکم تنها عاملی است که حق ثابت زنان را حفاظت می کند.

ما نمی دانیم این اقدام با اساس ستاد ارتش، فکرش از کدام مغز تراوش کرده است؟ ولی می دانیم مغزی که این نوع افکار را می پروراند و به موقع عمل می گذارد، می سزد که مجسمه او را با طلا ریخته و در زندگی بشری جزو تاریخ برجسته حفظ نمود. چونکه او فهمیده است در زندگی، در کار و در رتبه و مقام حقوق افراد بشر علی السویه می باشد. نیز پی برده است که تساوی حقوق حافظ زندگیهای شخصی و اجتماعی بلکه صلح عمومی است.

بعد از آنکه زنان در دنیای آتشبار جنگ تمام شده، نقش مهمی بازی کردند و در همین وقت زنان ایران هم با موقعیت باریک و محیط تاریک خود تا این حد توانستند و جرأت کردند که در ادارات ارتش خدمت کنند، می سزد که از حیث رتبه و لباس حق مقام و آزادی کامل داشته باشند.

بنابراین کانون بانوان محترماً این اقدام ستاد ارتش را صمیمانه تقدیر و اعلام می کند که برای حفظ این قدم برجسته و مؤثر حاضر به فداکاری است. و نیز ابراز می داریم که خبر ثانوی منعکس شده در جراید: «دولت بخشنامه ستاد ارتش راجع به زنان را می خواهد ملغاً کند» پیش ما به قدر ذره ای اهمیت ندارد، چونکه خوب می دانیم و یقین داریم دولتی که برای حفظ جان و مال و حیثیت مردم کمر خدمت می بندد، اگر برای حفظ آبروی خود در تاریخ هم باشد، روی حق ثابت نصف مردم نمی تواند پا بگذارد.

کانون بانوان



### نمونه كودك سلامت و قوی

عكس بالا سیف الله شهاب است، پسر كوچك شهید راه درستی و وطنپرستی تیمسار سرتیپ شهاب. این پسر هفت ماه بعد از پدر به دنیا آمده و اکنون بیست و هفت ماه دارد. پدر فقید او روز اول شهریور ماه ۲۱ فدای شجاعت و علو ذات و مردانگی شد. این پسر از لطف پدر بهره ندیده است، ولی مادر دانشمند او فروغ شهاب او را عشق كوچك خود می نامد و سیف الله عزیز را به جای سیف الله شهید پرستش می کند. این كودکی است که تقریباً دو مقابل سن خودش رشد دارد. سلامتی و توانایی خود را مرهون مادر است که از هر حیث او را پرستاری می کند.

سیف الله كوچولوی ما بچه ای است بسیار متین، فکور و شیرین زبان. کم حرف می زند ولی جملات را کاملاً صحیح ادا می نماید.

دو خواهر او مریم و مینا و يك برادرش فرخ او را بی اندازه دوست می دارند. این كودکان عزیز هنوز به انتظار پدر نشسته و به سراغ پدر پیش مادر می روند و هر هنگام پرسش آنان برای مادر يك مصیبت تازه ای است. تعجب این است که حتی مینا دختر كوچكش بعد از سه سال هنوز جزئیات زندگی با پدر را به خاطر دارد و از آن وقت نشانیهایی در مغز كوچك خود نگاه داشته است.

بچه های مرحوم سرتیپ شهاب با داشتن مهر بی حد و حساب مادر هرگز پدرشان را فراموش نمی کنند و علاقه به پدر را با رشد طبیعی خود بزرگ می کنند تا به آن جایی برسد که از مقدرات شوم پدرشان آگاه شوند و به بی مغزی کسانی که قاتل پست و رذل او را صغیر جلوه دادند، لبخند زهراگین بزنند...

۱. در آغاز این نوشته عکسی از سیف الله شهاب چاپ شده است.

## یادداشت‌های مسافرت

### يك مصاحبه دیگر با مرحوم احمد شاه

بعد از عزل آن مرحوم از سلطنت، اتفاقاً در پاریس منزل یکی از دوستان خدمت مرحوم احمد شاه رسیدم و دو نفر دیگر از سیاستمداران ایرانی هم حضور داشتند. گفتگو از انقراض سلطنت قاجاریه بود. آن دو نفر آقای ایرانی جدیدی داشتند که به مرحوم احمد شاه خلط مبحث کنند و بگویند شما هیچ تقصیر نداشتید، در صورتی که ایشان خود و اطرافیانش را بی تقصیر نمی دانستند.

مرحوم احمد شاه در میان صحبت گفتند «حالا از خانم دولت آبادی می پرسیم. «خطاب به من: «شما چه عقیده دارید؟ من کاری می توانستم بکنم و نکردم؟»

در جواب با کمی تأمل گفتم: «چون همه قضایا را با اقامه دلیل پیش خود حلای می کنم، گاهی اتفاق می افتاد که تصور می کردم چرا اعلیحضرت به ایران و ایرانی کمتر علاقه مندی ابراز می دارند؟ اما با يك چنین علت فوراً اعلیحضرت پیش فکر من تهرئه می شدند. با خودم گفتم: «يك طفل یازده ساله را که به اجبار از دامن مادر و پدر می گیرند و پدر و مادر او را تبعید و هر دم با هزار ناسزا از آنهایی که طرف علاقه مفرط طبیعی او است، نام می برند، چطور باید انتظار داشت که آن طفل، ولو در سریر سلطنت نشسته باشد، علاقه مند به این کشور و مردم آن باشد.»

سخن من که به اینجا رسید و هنوز پایان نیافته بود، مرحوم احمد شاه با تحسین زیاد مرا تصدیق کردند و گفتند:

الان به خاطر رسید يك مصاحبه ای که با برادر این خانم، آقای دولت آبادی، داشتم. روزی که او از سفر اروپا مراجعت کرده بود و به دیدن من آمد از او پرسیدم «آقا برای ما چه سوغات آوردید؟» گفت «يك ارمغان خوبی می خواهم تقدیم اعلیحضرت کنم و آن این است که يك آکادمی فرهنگ تشکیل بدهید. تحت ریاست عالییه خودتان دانشمندان واقعی ایران را در آنجا جمع کنید. هستند مردان مستشرق و ایران دوست در اروپا مثل پروفیسور برون انگلیسی و پروفیسور لوهرن فرانسوی که هر دو فارسی را در مدرسه السنه شرقیه لندن و پاریس خوانده و به ادبیات ایران بسیار توجه دارند، از این قبیل اشخاص هم

دعوت کنید و ببینید برای ایرانی امروز کدام متد تحصیل مفید است و به چه نحو تشکیلات معارفی را اگر تنظیم کنیم زودتر و بهتر به مقصود می‌رسیم. این منظور را شما عملی کنید و انجام خدمات آن را به من و امثال من که خدمتگزاران معارفیم محول فرمائید.»

من گفتم «شما می‌دانید که من سلطان مشروطه ام و حق دخالت در کارها ندارم. قانون اساسی مرا محدود کرده است.» در آنوقت هنوز نایب السلطنه، ببخشید قییم داشتم. (با لب خنده)

آقای دولت آبادی گفت «اما هیچ قانونی در هیچ مملکتی نمی‌تواند از خدمتگزاران فرهنگ جلوگیری کند. شما اگر مایل باشید ممکن است از نیت مهم خودتان مجلس را آگاه کنید و مخصوصاً مبلغی برای صرف تشکیلات اولیه، خودتان اعطاء فرمائید.» خلاصه مرا راضی کرد و قول دادم که با کمک او به اینکار اقدام کنم. اما به محضی که او رفت قییم من از پشت در وارد شد و با خنده مفصل گفت: «او گفت و شما هم باور کردید. اگر شما برای معارف پول خرج کنید و زحمت بکشید شاه ایران خواهید بود و سلطنت شما دوام پیدا می‌کند و ملت شما را دوست خواهد داشت؟ اهدأ، اینها همه فکر محال است. شما برای خودتان پول تهیه کنید پول، چونکه وقتی شما را در گوشه‌ای نشانند، لااقل بعد از این همه رنج دوری از فامیل و ناراحتیها بتوانید در سایه قبول سرشار زندگی راحتی داشته باشید.»

باور کنید که این سخنان مثل وحی آسمانی به مغز من جای گرفت و آقای دولت آبادی را شاعری مجازگو و گفته‌های او را شعر و مزاح تصور کردم، در صورتی که حالا می‌فهمم آن مرد ارجمند دوست من و ایران بود و من اشتباه می‌کردم.

صدیقه دولت آبادی

## قابل توجه وزارت فرهنگ

### تربیت در مدارس

فکر می کردم موضوع بالا (تربیت در مدارس) را از کجا باید شروع کرد تا بهتر به نتیجه رسید. یادم آمد قصه ای که جوان محصل ترکی برایم حکایت کرد:

اولین روزی که در پاریس برای تحصیلات دوره اول متوسطه به لیسه «ویکتور دو روی» داخل شدم فقط نگاه می کردم؛ حمام، جای خواب، سفره خانه، دستشویی، محل تنیس، جای پرش، میدان دویدن، استخر شنا، همه جا و همه چیز را از زیر نظر گذراندم. طرز عمل شاگردان را متوجه شدم و کاملاً مطمئن بودم که با آشنایی به مقدمات همه کارها می توانم فردا با شاگردان در هر قسمتی شرکت کنم. اما شب موقع خواب خیلی تعجب کردم وقتی دیدم با جدیت فراوان از همه شاگردان دیرتر لباس بکنم و عقب تر از همه روی تخت نشستم و موقعی که باید با يك حرکت جفت پاها را بلند کرده، روی تخت بگذارم و زیر لحاف بروم، پاهای من آخرین پایي بود که از زمین بلند شد. ۲۴ نفر در يك اتاق می خوابیدیم.

باخود گفتم فردا شب از همه زودتر کارهایم را انجام خواهم داد. صبح بیدار بودم که زنگ ترك تختخواب را زدند. تا خواستم کفشم را بپوشم، اتاق از بچه های دیگر خالی شد. در موقع خواندن دعا آخر از همه جا داشتم و سر میز چای آخرین نفری که وارد سالن شد من بودم. همه شاگردان از من زودتر شروع به خوردن کردند و من هنوز غذایم را نیمه تمام نکرده، زنگ زده شد، بعد از همه بیرون رفتم و کاملاً نیم سیر بودم.

دلم را بد نکردم و گفتم عیب ندارد، امروز تصادف بوده، برای باقی کارها کاملاً حاضر می شوم. اما نشد. در کلاس، در بازی، در ورزش، در خوردن و خوابیدن، در حمام گرفتن، در لباس پوشیدن و هرچه وظیفه دار انجام آن بودم یا ناقص انجام می دادم و یا از من قوت می شد!

چند روز گذشت. شاگردانی که تربیت داشتند گاهی در بعضی کارها مثلاً تختخواب مرتب کردن، کفش واکس زدن به من کمک می کردند. آنهایی

که تربیتشان ناقص بود مرا مسخره و تمسخر آنان مایوسم می کرد و در اثر همین مایوسی فردا از امروز کندتر می شدم. روز آخر هفته خسته خاطر پیش دبیر اول مدرسه رفتم و با حال بغض گفتم این است وضعیت من، چه کنم؟ گفت مگر در مملکت خودتان مدرسه نرفته اید؟ گفتم کودکان، دبستان و سال اول دبیرستان را در ازمیر طی کرده ام و اینجا هم امتحان داده، قبول شدم که در کلاس دوم متوسطه تحصیل کنم. پرسید چه تفاوت می بینی در تشکیلات اینجا و دبیرستان خودتان؟ گفتم در تشکیلات تفاوتی چندانی نیست (البته کمی هم تعصب به خرج دادم) ولی مثل این است که در اینجا اولیای مدرسه بیشتر به شاگردان مشغولند تا پیش ما. گفت در این صورت در موضوع شخص خودتان چه تفاوت می بینید؟ گفتم بار مسئولیت من در این دبیرستان سنگین تر است تا دبیرستان ازمیر. آن دبیر دانشمند و مهربان کمی فکر کرد و حس می کردم که می خواهد چیزی بگوید، اما نگفت. اجازه خارج شدن خواستم، گفت روز دوشنبه باز مرا ملاقات کنید.

خدمتش رسیدم. گفت تحقیقات کامل در خصوص طرز تعلیم و تربیت و جریان آن در مدارس امروزی شما، بلکه تربیت خانواده های شهر شما، نمودم. تقصیر کندی به شما وارد نیست، بلکه از آن وقتی که شما در پر مادر زیست می کرده اید تا موقعی که به کودکان رفته اید خود یک مرحله ای بوده که به حد کافی زیر و زرنگ بار نیامده اید. مرحله دوم تربیت مدرسه ای شما است که اگر کاملاً علمی و طبیعی تنظیم می شد ممکن بود نقایص تربیت خانواده را رفع کند. چند سال دارید؟ ۱۶ سال.

خوب فرزند من، ۱۶ سال و ۹ ماه کارهای شما سریع السیر نبوده است. چطور می خواهید در ظرف یک هفته در اینجا به دیگران برسید؟ ملاحظه می کنید در این مدرسه از مدیر، ناظم دبیر، آموزگار، هنرآموز، فراش، حتی ساعت مدرسه بدون تخلف و یک لحظه تأخیر کار می کنند. بدیهی است که همه چیز به دقت و همه کار به موقع خود انجام می گیرد و شاگردان به حکم اجبار مثل پرگار به دور محور می گردند. اما مایوس نباشید. با جدیتی که دارید شما هم بعد از شش ماه یا یک سال به آنها خواهید رسید.

بنابراین احتیاج به شرح و بسط نیست و از درددل این محصل ترك می فهمیم که کدام است تربیت مدرسه ای. از شهرستانها حرف نمی زنم (شاید بعضی جاها بنا به سلیقه شخص اداره کننده تربیت مدرسه بهتر از مرکز باشد). حالا از مدارس تهران

تحقیقاتی می کنیم:

در انتخاب آموزگار سفارش، واسطه و... دخالت تام دارد. سابقه خدمت، اخلاق معلمی (اگر تقاضاکننده شغل تذکری داد) پاسخش این است: «چه فرمایشی است. دیگر شما که معلوم است، بروید سر کار و خودتان را معرفی کنید.» اگر مدیر مدرسه شخص باتجربه باشد و به آن آموزگار بگوید «بفرمایید چند روز کار کنید، من هم مراقب طرز تدریس شما هستم، اگر موافق سلیقه من بودید البته شما را می پذیرم و الا رد می کنم.» سخنان مدیر به گوش آموزگار سنگین می آید، بلکه این حرفها به گوش انتخاب کننده (یعنی رییس اداره) اصلاً معنی ندارد و طرز تعلیم یا تربیت معلم، شعر به نظر او می آید!

و در مدرسه دیگر مدیر در ظرف ۹ ماه، ۳ ماه توی مدرسه نیست؛ آن هم به دلایلی مورد مواخذه نمی شود. ناظم و دبیر و آموزگار هم از سر خود بودن استفاده کرده، بانهایت بی اعتنائی به انجام وظیفه می پردازند و قس علیهذا.

این صورت تربیت در مدرسه، جایش در نزد ما خالی است. تربیت را اهل فن در جلو تحصیل جا داده اند و می نویسند: تربیت و تحصیل. بنابراین تا تربیت و نظم و ترتیب در مدرسه مجرا نباشد، تحصیل نتیجه کامل نمی دهد و یکی از علل مسلم بی تربیتی جوانان امروز ما، اعم از زن یا مرد، تقصیر بی تربیتی اولیای مدرسه و بی نظمی مدرسه است. پس توجه مقام وزارت را به این نکته مهم جلب می کنیم که اولیای مدرسه را از مردمان با تربیت انتخاب فرمایند و آنان را کاملاً مسئول نظم و ترتیبات مدرسه ای بنمایند و هرکس وظیفه خود را انجام نداد (سفارش از هر کجا داشته باشد) او را از کار برکنار دارند، تا آنکه به تدریج در مدارس ما هم تربیت رواج گیرد. مدرسه را تشکیلات، «ارگانیزاسیون»، مقررات، «دیسپلین»، و مسئولیت، بازرسی کامل و متوالی سودمند می کند. اما اگر تمام وسایل ذکر شده فراهم باشد ولی عامل کامل نداشته باشد، همه وسایل بی نتیجه می ماند. و یا آنکه عامل راه و رسم عمل کردن را نداند، در این صورت این نوع مدارس، نه آن که فایده ندارد، بلکه از نقطه نظر اخلاق عمومی مضر است.

بدبختانه امروز، از کودکان تا دانشکده، ما به همین محظورات دچاریم و از ۱۸ سال پیش عدم ترقی را مربوط به همین علل ذکر کردیم. اکنون بدون اینکه يك قدم برای تربیت مدارس برداشته شده باشد، باز به همین نقایص برمی خوریم. در ظرف ۱۸ سال شاید چند هزار دانش آموز و دانشجو از مدارس خارج شده اند، ولی به طور حتم صدی پنج نفرشان مدیر و ناظم و دبیر و آموزگار به طوری که به درد کار بخورند بیرون نیامده اند. بدیهی است رشته تحصیل با رشته تدریس یکی، ولی در نتیجه شعبه

تحصیلی با شعبه فن تدریس دو تا است. این یاد می گیرد و آن باید یاد بدهد. برفرض که فن تدریس آموختند، در صورتی که فن تربیت به خصوص و اخلاق مخصوص معلمی را نیاموخته اند و نظم و ترتیب در کار طرز تدریس برقرار نیست، در این صورت چگونه به نتیجه مفید می توان رسید؟ اخلاق معلم، وجدان معلم، وظیفه شناسی معلم و صمیمیت معلم خود مباحث مفصل و در طرز تعلیم و تربیت هر يك در قدم اول جا دارند.

کانون بانوان می تواند در موضوع تعلیم و تربیت و نظم و ترتیب کمکی به اولیای مدارس بکند. بدین ترتیب:

اولیای مدارس موظف باشند به نوبه خود در کنفرانسهای کانون بانوان حاضر شوند و برطبق متد مفید تذکرات لازم به ایشان داده شود و در این کنفرانسها مثل مجالس مباحثه تشریک مساعی بکنند.

این کار هم سابقه داشته است، چنانکه عکس آن جلسات در شماره ۵۴ زبان زنان چاپ شده است.

همان شماره، صص ۷۸.

### به دانش دل پیر برنا بود

عادتاً پیری و ناتوانی زیاد، اما پیری و زنده دلی و توانایی به ندرت دیده می شود. مرور ایام، ناملايمات، نامردیها، تن را رنجور و روح را فرسوده می کند. چون جوانی گذشت و شخص به روزگار پیری رسید، پیوسته حسرت گذشته را دارد و از آینده مأیوس می گردد. مردمان عادی و کسانی که از دانش بی بهره اند، دل بستگی تام به دنیا دارند و از مرگ وحشت بی پایان اظهار می نمایند. اغلب علاقه مفرط به پول دارند و عشق خود را تا حد اعلا برای به دست آوردن آن مصرف می کنند. متمول بیسوادی را حکایت کنند که هر شب بعد از آنکه دخل و خرج روزانه اش را حساب می کرد و اضافه را به صندوق پولها می برد و آنچه در صندوق بود به انواع و اقسام حسابها می شمرد با انگشت، با تسبیح، با نخود، با چوب کبریت و باز اگر اشتباهی حاصل می شد به دیوار یا به زمین خط می کشید. نوع پولها را از هم جدا می گذاشت، اسکناس خرد و درشت به جای خود، پول نقره را جداگانه و پول طلا در جای دیگر جا داشتند.

چون از کامل بودن مقدار پول مطمئن می شد، چندین بار جای صندوق را عوض می کرد و بالاخره با يك صورت ناراضی به رختخواب می رفت و هرکس نزدیک او بود می شنید که در خصوص حفظ صندوق با خدا راز و نیاز می کرد و گاهی چند مرتبه از خواب بر می خاست و به صندوق توجه می نمود و روز به روز بر فرسودگی او می افزود و همیشه لحن شکایت داشت. به اهل خانه بدبین و حتی غذا را با اطمینان نمی خورد که مبادا منتظرین صندوق پول او را مسموم کنند. پس این شخص متمول جاهل يك زندگی بدتر از مرگ را ادامه می داد. چون که از دانش و فرهنگ بهره نداشت. اگر در همسایگی او کسی می مرد از وحشت شب تا صبح نمی خوابید و رفته رفته توانایی خود را از دست داد و در بستر مرگ باز گوشه چشمش به صندوق پول و آخرین کلامش «مردم و از زندگی چیزی نفهمیدم» بود. فردوسی می فرماید:

توانا بود هر که دانا بود  
به دانش دل پیر برنا بود

دانشمندی و زنده دلی توأم است. دانشمند طبیعت را می شناسد و می داند هر موجودی مولودی است و حتماً فنایی دارد. او می داند هر شاخی را ثمری و هر وجودی را خاصیتی باشد. اگر وظایف طبیعی را انجام داد زنده جاوید و مرگ برای دانشمند به منزله تغییر لباس است و از مردن باک ندارد. دانشمند به مشکلات زمانه با نظر عمیق و دقیق می نگرد و چون پی به حقیقت برد هر مشکلی در نظرش آسان می شود. دانشمند از گذشتن جوانی افسوس ندارد و از تجربه هایی که در طی مسافرت به دنیا به دست آورده، خوشحال و ایام جوانی را روزگار نادانی می داند.

دانشمند از ناملایمات عصبانی نمی شود و هر خارج از انتظاری را با خود می سنجد و قضاوت می کند و این روش از تقصیر طرف یا سنگینی بار پیشامد می کاهد. خلاصه دانشمند اگر جسمش از تماس با گردش ایام شکسته شود، روحش جوان و قوی و بهشاش است و چون چشم او از دنیای زندگی رفت، اثرات وجود ذی وجودش باقی می ماند. پس از خداوند، سخن فردوسی باید اندرز گرفت:

به دانش دل پیر برنا بود.



## مادام دو سونیه و تاریخ نویسی او

بعد از آنکه یگانه دختر عزیز کرده اش مادر و پاریس را ترك کرد، به فکر افتاد که خود را به کاری باید مشغول کند تا دوری فرزند او را رنجور و دلمرده نکند. مادام دو سونیه عقیده داشت که پیری و ناتوانی وقتی بر شخص مستولی می شود که انسان خود را در برابر حوادث مظلوم و دنیا را ظالم تصور کند. او معتقد بود که اراده بشر فوق پیش آمدها ناگوار باید باشد و شخص قوی الاراده در میان نامرادیها امیدواری باید بجوید. بنا بر این یکی از افکار مادام دو سونیه ترمیم زبان فرانسه بود و مکرر با نویسندگان همعصر خودش، راسین و بوالو، دو نفر ادیب و رمان نویس معروف فرانسه، در این موضوع صحبت و گفت و گو می کرد. شاید سری با فراغت می خواست تا خود شروع به مرمت جمله های طولانی و خواندنیهای مشکل فهم فرانسه بکند. و این موقع را مناسب دید و خدمتی به زبان شیرین و عمیق فرانسه کرد تا رنج دوری دختر را از اشتغال به این کار کمتر حس نموده باشد. مادام دو سونیه جلسات ادبی تشکیل داد و اغلب وقت خود را با ادبا و فضلا می گذراند و بالاخره ساده نویسی و به کار بردن جملات سلیس و کوتاه را به شورای عالی فرهنگ وقت پیشنهاد کرد و خودش نیز شروع کرد تمام روز مرتباً تا آخر وقت يك مراسله به همین نحو به دخترش نوشت و دو نفر قاصد به این کارگماشت که هر روز نامه پر از خبر و حوادث روزانه مادر را به دختر برسانند و جواب بیاورند. دختر دور از پاریس و مادر در میان شهر پر از هیاهو بود و در ضمن مادام دو سونیه دربار سلطنتی و بزرگان وقت را مورد توجه قرار داده بود و در حقیقت با قلم شیرین و شیوای خود از اوضاع روز تنقید می کرد.

در قرن شانزدهم روزنامه وجود نداشت، مگر صفحه کوچکی که چاپ می کردند و مملو بود از تعریف دربار لوئی چهاردهم و توصیف از اعیان و اشراف فرانسه، ولی اخبار روزانه، عیاشیهای دربار، قضایای زندان، و ظلم و جورها همه از انظار عموم ملت پنهان بود.

مادام دو سونیه از این راه خدمت بزرگی به تاریخ صحیح فرانسه در قرن شانزدهم نمود. نامه های او برای دخترش کتابی است به نام «لتر دو مادام دو سونیه» و آن کتاب را از نقطه نظر تغییر سبک نوشتن و مربوط نویسی و انشاء در کلاسهای ادبی اونیورسیتته «سرین» درس می دهند و از يك پروفیسور عالی مقامی در موقع تدریس شنیدم: «اگر مادام دو سونیه از عشق به دخترش وقایع نگاری پیش نگرفته بود، هرگز